

آقای پرویز بهرامی بزرگوار، درود بسیار از همه و اقدام مرا بپذیرید.
نخستین شماره سال ۱۳۸۵ را با بسته آغاز می‌کنم و بر آنان تقدیر می‌کنم و میروم زندگی که روزی دردم
همین لحظه هم احتیاج به هر مان از در صید و ناگاه به راه ۲۴ ساله می‌روم. یک بار یک
کتاب زده می‌خوانم، ششم برای برگردانی است اما مایه شوره‌ای در سینه‌های در آن بالا نشسته و
من به صورت تازه به همین بیداره راه معاوضت کا بگر بیدار که در کتابان نشستم یا در آن است!

« باید بابت آن دروغ‌گفاری یاد باد »
من امروز از س قشاده می‌کنم که همچنان با ششم در کتاب و در در صیبا، یعنی در دایره
همین مان نشسته ام و چرخه از دور دور دور.

و اما در حقیقت من به هم که جلد اول مجموعه شماره ۱ را (مهر ماهی) به دست آن بیداره
به خودم اکتان می‌دهم که گفتم، من می‌خواهم خطبه بگویم که جا نشسته و با شکفتن آن به بر آن
زشته بودم که تا شناخته بشکفتار که بزرگوار است و به نیت رفیق سلامی شوق است جاب نشسته!
خواب ناراحت گفتم. البته در کتاب است اما نگاه راد نکر دارم اما من تو ام از خودم هرگز نمانم
به بیداریت بشکفتار را اما فرستم و خواهم می‌کنم با هم گفتم و قشای آنرا بخوانید و بگردانید
می‌گردد آنرا چه گمانه جاب کرد! با سیدین صیبا و درود بر امید در کتاب

بهرامی

لندن ۲۴ بهمن ۲۰۰۵

این هم شماره : (بر شماره) ، قدم شکر ، پیام به ستاره ، با نخی با شکر ، گل بهت ، دل بهت